

همشهری

حضرت امیر المؤمنین علی؛ هر کس نیتش خوب باشد، توفیق یاری‌اش خواهد کرد.

آذان ظهر: ۱۳:۰۲ - غروب آفتاب: ۱۹:۲۲
آذان مغرب: ۱۹:۴۰ - نیمه شب شرعی: ۰۰:۱۹
آذان صبح فردا: ۵:۱۶ - طلوع آفتاب فردا: ۶:۴۲

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: عبدال... گنجی
مدیر: دانیال معمار

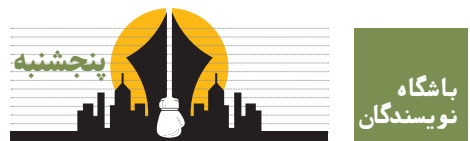
پدیرش آگهی: ۴۳۲۳۱۰۰
تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر لوزنون
تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

چاپ: همشهری
تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (ج)، کوچه شهید سیدکمال فرینی، شماره ۱۴
کدپستی: ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶
تلفن: ۲۳۰۳۳۰۰۰، شماره: ۲۳۰۴۶۰۶۷

همشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir



باشگاه نویسندگان

پرسه در معماری و ادبیات ۲

شوکت هر شهر

علی اکبر شیروانی نویسنده



شب وارد ماریس شدم. خواب و بیدار بودم که قطار توقف کرد.

پله‌های کوتاه سنگی و پرشمار را آمدم پایین. روز پر درگیری را طی کرده بودم و باهام درد بود و اضافه‌باری بود که بیش از کوله نه چندان سنگینم طاقتم را طاق کرده بودند. نگاه کردم و دیدم پیاده تا جایی که برای مسکونت گرفته‌ام کیلومترها فاصله دارم. حدود ۲۰ دقیقه پیاده‌روی. درد که باشد هر متر کیلومتری می‌شود و آن شب، همان ۲۰ دقیقه، ۲۰ ساعت بود. دور نبود و بود. از خیابان و کوچه و معبری عبور کردم و ناگهان، بله، ناگهان درد را فراموش کردم. نعل اسبی در خشان رویه‌رویم بود. بخشی از ماریس نعل شکل است و حالا در نور شبانه، اسبی با سم‌های زرد و سفید، خیال نبود و خواب نبود و صاف رویه‌رویم بود. کیلومترها سانتی‌متر شدند و ساعت‌ها دقیقه‌ها و ثانیه‌ها، نستیم روی نیمکت مشرف به آب و زمان و خستگی را فراموش کردم. به تابلوی شب پرستاره و توگگ خیره شده بودم یا خستگی، رمق چشم‌هایم را مثل پاهایم کرده بود؟ نمی‌دانستم.

صبح بعد، بعد از خواب طولانی و صبحانه مفصل، به نعل شهر برگشتم. نزدیک بود. دیگر نعل نبود، تنگه کوچک بود با منظره‌ای از قایق‌ها و لنج‌ها و خیابانی بیضی و پیاده‌روهای وسیع و مغازه‌ها و ساختمان‌هایی با نماهای مرسوم دیگر شهرهای فرانسه و البته معماری ساحلی. معماری و ادبیات

از همین جا آغاز می‌شود؛ از امر قدسی معنادهنده، از شی که نتگاهی را نعل اسب نورانی می‌بیند و فراموشی محنت و رنج، التیامت می‌شود و صبح بعد همان جا جز خاک و شن و سنگ و مصالح و طراحی ادغام اینها، چیز دیگری به چشمش نمی‌آید. «امر قدسی معنادهنده» را از معمار شهر سوئیس، پتر زومتور، وام گرفته‌ام. مسئله زومتور هسته سخت زیبایی در معماری بود و آنجا می‌رسد به اینکه: «دست یافتن به تمامیت در معماری چگونه ممکن است، آن هم در زمانه‌ای که آن امر قدسی معنادهنده از دست رفته است و جهان واقعی در هجوم تندباد تصویرها و نشانه‌ها رو به زوال می‌رود؟» پستی و بلندی زمین و ویژگی‌های جغرافیایی گرچه آن قدر متنوع نیست و با دسته‌بندی‌های ساده‌ای می‌شود شمرده‌شان اما آن امر قدسی معنادهنده خاک به خاک و شهر به شهر شکل‌های گوناگونی دارد. همین تنگه را در نظر بگیریم؛ چه جغرافیای ساحلی وسیعی در ایران داریم؟ پرسه در ماریس رساندم به کلیسا. بیمارستانی که حالا موزه بود. این مدل کلیسا-بیمارستان‌ها برابم آشنا بود.

اصفهان هم چنین بناهایی دارد و معروفش بیمارستان عیسی بن مریم است. مدت طولانی در کودکی بیمار همین بیمارستان بودم و حالا خاطرات آن روزهای سخت تداعی می‌شد. آن روز رمبو روزهای آخر عمرش را در این حالا موزه در زمانه خودش بیمارستان گذرانده بود. صدای نفس‌های آخر بیمار از حبشه بازگشته در فضا شنیده می‌شد. رمبو، شاعر فرانسوی و بنیانگذار شعر مدرن، از آن شاعرانی است که شعرهای متعددی برای شهر و معماری سروده است و بسیاری از شاعران و نویسندگان و ادیبان از او الهام گرفته‌اند. رمبو همان جنس ناب «امر قدسی معنادهنده» را در شعر برای شهر دست و پا می‌کند که زومتور فقدانش را درک کرده بود. او می‌سراید: «بر چند نقطه پلچه‌های مسی، سکه‌ها، راه پله‌ها که نیمچه‌ها را و سستون‌ها را دور می‌زنند، گمانم شد از عمق شهر می‌توانم سسر در آورم قد نمی‌داد عقلم به این معماری عجیب.» آن لحظه، آن آن وقت و زمانی که مکان و معماری نقطه اتصال به ادبیات است، ناگهان، برابم همین جا رقم خورد. من زیر طاق قوسی حیاط که اگر چشمم را بسته بودند فکر می‌کردم یکی از مدرسه‌ها و حوزه‌های قدیمی ایران است، قدم می‌زدم و قد نمی‌داد عقلم به این معماری عجیب.

اگر «امر قدسی معنادهنده» را تقلیل دهیم و برای معماری هدف و غایت بدانیم، در ادبیات این - همانی است بین «امر قدسی معنادهنده» و ادبیات. هر کجا از ادبیات را مشاهده مثال بیابیم و هر چه از ادبیات برکت این وجه را داراست. در معماری و ادبیات به ناچار مثال از قلعه‌ها و مشهورهای زمین، اما باید چشم بگردانیم و در هر چه معماری است و در هر قالب و فرمی از ادبیات معنادهنده‌گی را بیابیم. حالا به این بهانه این شعر «آخر شاهنامه» اخوان ثالث را دوباره بخوانیم، معماری شهر و دیارمان را در ذهن مرور کنیم و پیدا کنیم راهی که به ما می‌نماید. «ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم شاهدان شهرهای شوکت هر قرن/ ما/ یادگار عصمت غمگین اعصاریم/ ما/ رویان قصه‌های شاد و شیرینیم/ قصه‌های آسمان پاک/ نور جاری، آب/ سسر تاری، خاک/ قصه‌های خوش‌ترین پیغام/ از زلال جویبار روشن ایام/ قصه‌های بیشه انبوه، پشتش کوه، پایش نهر/ قصه‌های دست گرم دوست در شبهای سرد شهر.»

فراخوان

بی تعارف و تکلف، مثل همین متن کوتاهی که می‌بینید. ما منتظریم تا نوشته‌هایتان در باره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه‌هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و شوخی‌ها و طراخی هم هستید جایتان اینجا محفوظ است. متن یا طرح تان که آماده شد یک تماس یا بشماره ۲۳۰۲۳۳۶ بگیرید تا برای رساندنش به ما، راهنمایی‌تان کنیم.

دل ما به دور رویت ز چمن فراق دارد که جو سرو پایبند است و چو لاله داغ دارد حافظ

صفحه آخر

تقویم / رویداد

جمعه سیاه شهریوری



از اواخر بهار، نظامیان ویژه و آموزش دیده جدیدی در سطح شهر دیده می‌شدند. شایعه‌های سر زبان‌ها بود. بعضی‌ها می‌گفتند اینها اسرائیلی‌اند. بعضی هم می‌گفتند که آنجا آموزش دیده‌اند. مثل لئوسری که منتظر حمله دشمن است، چشم‌ها، پشمان را به مردم عادی می‌دوختند و حتی برای لحظه‌ای هم قیافه عیوسستان به لیختند تبدیل نمی‌شد. اواسط تابستان بود که ماه رمضان شروع شد؛ با همان حال و هوای دوست داشتنی‌اش. مردم به مسجد‌ها می‌رفتند و در فضای انقلابی سال ۵۷ صحبت از خیلی چیزها می‌شد. شب‌های قدر، برنامه اصلی انقلابی‌ها شروع شد. آنهایی هم که هنوز گرمای انقلاب را حس نکرده بودند، متوجه تغییراتی می‌شدند. بین انقلابیون وحدت عجیبی رخ داده بود. روز عید فطر بیش از نیم میلیون ایرانی تظاهرات کردند. برای نخستین بار، شعار «جمهوری اسلامی» سر زبان‌ها افتاده بود. قرار همه شد: «فردا، میدان زاله.»

ساعت ۹ صبح روز جمعه بود. صدای مردم بلند و بلندتر می‌شد. فشار جمعیت آنقدر زیاد بود که از ۸۰۰ متری میدان نمی‌شد جلو تر رفت. هر کسی سعی می‌کرد خودش جلوی دیگران باشد، می‌داد گلوله‌های دوستش را زخمی کند. تمام آدم‌ها با هر تفکری آمده بودند برای نجات وطن. کسی به آن مسلسل‌های جلوی جمعیت اهمیت نمی‌داد. فکر می‌کردند سربازها از خودشان هستند و کسی جرأت نمی‌کند به این جمعیت شلیک کند. چیزی نگذشت که صدای هلی کوپترها با صدای گلوله‌ها مخلوط شد. آدم‌ها یکی یکی زمین افتادند. صدها نفر به شهادت رسیدند و مجروح‌ها جای برای مداوا نداشتند. همه جا در اختیار ساواک بود.

تعداد شهدای این حادثه هیچ‌گاه معلوم نشد، اما تخمین‌ها از شهادت صدها تا چند هزار نفر حکایت می‌کند. در ۱۷ شهریور نابودی رژیم برای همه دنیا مسلم شد. مشخص شد که حکومت بعدی ایران «جمهوری اسلامی» خواهد بود.

یک ژست اجتماعی نیست؛ عذرخواهی پذیرش مسئولیت رفتار و اعمال ماست. کاری است که ما از روی ادب انجام و نشان می‌دهیم که درک عاطفی و اجتماعی داریم. عذرخواهی در واقع راهی است برای نشان دادن احترام و همدلی با شخص یا اشخاص آسیب‌دیده و به همین دلیل هم در روابط بین فردی و روابط اجتماعی بسیار تأثیر گذار است. با عذرخواهی می‌توانیم مانع از تبعات ترسناک خیلی از اتفاقات باشیم.

امروز ۸ سپتامبر، به عنوان روز جهانی «عذرخواهی» نامگذاری شده تا این رفتار انسانی ساده، رواج بیشتری پیدا کند. تا آدم‌هایی که بلد نیستند معذرت خواهی کنند، این دو کلمه ساده را یاد بگیرند و در مواقع ضروری به کار ببرند.



سوار بر دلخوشی ■ عکس: محمد عباس‌نژاد

اول آخر

گرمی‌نویس

جریمه تاریخی



شرکت‌های سیگار الکترونیک با شعارهای عجیب و غریبی مثل اینکه محصولانشان مثل سیگارهای واقعی ضرر ندارند وارد بازار شدند و با زرق و برق جوان‌ها را به سمت خود جلب کردند. اما خیلی زود این ادعاها به صورت علمی رد شد و بسیاری از این شرکت‌ها، دچار مشکلات حقوقی شدند. در یک مورد تاریخی، یک شرکت سیگار الکترونیک مجبور شده است ۴۳۸.۵ میلیون دلار به دادگاه بدهد تا تحقیقات درباره رویکرد مخرب این شرکت در تبلیغاتش متوقف شود. این شرکت متهم است که در تبلیغات خود، جوانان زیر سن قانونی را هدف قرار داده است. در این توافق که در ۳۰ پالمت آمریکا معتبر است، آمده است که این شرکت در تبلیغاتش تنها می‌تواند از افراد بالای ۳۵ سال استفاده کند. این شرکت که در حال تبدیل شدن به تولیدکننده بزرگ سیگار الکترونیک بود، در یک پرونده دیگر، با خطر ممنوعیت کامل فروش محصولاتش در آمریکا مواجه است و ممکن است کاملاً ورشکسته شود.

آب تنی خرس در استخر خانه



استخرهای بزرگ خانه‌های ویلایی در کالیفرنیا، محل مناسبی برای فرار از گرمای تابستان است. گرما در این منطقه واقعاً آزاردهنده است و همه را اذیت می‌کند؛ چه انسان‌ها و چه حیوان‌ها. احتمالاً به همین خاطر است که یک خرس بزرگ، به استخر خنک یک خانه پناه برده و تنی به آب زده است. صاحب این خانه، وقتی صدایی از استخر حیاط پشتی شنیده، از پنجره نگاه می‌کرد. آن انداخته، و یک خرس بزرگ را در حال آب‌تنی دیده. او هم سریع موبایل به‌دست از آب‌بازی این حیوان فیلم گرفته است. سپس به پلیس زنگ زده و به آنجا گفته که یک خرس سیاه بزرگ در خانه‌اش در حال آب‌تنی است. حرف او چنان عجیب بوده که پلیس فکر کرده او تحت تأثیر مواد مخدر است و به‌خود مرد شک کرده.

دوستان، اینجا پاتوق نیست



اگر در بخش زیبا و توریست‌پذیری از کشور زندگی کنید، همیشه می‌توانید از مناظر و آب و هوای معر که طبیعت زیبا بهره‌مند شوید. اما زندگی در این مناطق، دردسرهایی هم دارد که پاتوق شدن خانه، ویران‌کننده‌ترین آنهاست. یک زوج در انگلیس، شدیداً گرفتار این موضوع بودند و در تعطیلات، آدم‌هایی که خودشان را دوست آنها می‌خواندند، سراغشان را می‌گرفتند و می‌گفتند دلشان تنگ شده و می‌خواهند به دیدن آنها بروند. این زوج چند سال به روی خودشان نیامردند اما بالاخره دله شدند و هر بار که دوستی پیغام می‌داد دلش تنگ شده، می‌گفتند خوشحالی می‌شوند وقتی به شهرشان می‌آیند یک شب در یک رستوران هم‌دیگر را ببینند. تقریباً همه حساب کار دستشان آمده بود به جز یک زن، که آنجا وقتی به او گفته شد نمی‌تواند به خانه آنها بیاید، در تعطیلات آنها رفت. این زوج او را راه ندادند اما مسافر سمج، بیرون خانه آنها اتراق کرد. این زوج هم خشم خود را در شبکه‌ها اجتماعی خالی کردند و از رفتار این زن شکایت کردند. بسیاری با این زوج همدردی و میهمان ناخوانده‌ا سرزنش کرده‌اند.

گنج‌واژه

حرف زندگی

هنسی بودفوش

زندگی به لطف نفس است. آنچه بین نفس و بی‌نفسی است زندگانی است که گاهی بر آدمی سخت می‌گیرد و بر دیگری سهل.

ریشه زندگی هر چه باشد زندگی واژه‌ای است ازلی و ابدی که بوده است و خواهد بود. اگر ریشه آن را در سرزمین خود جست‌وجو کنیم لاجرم به زمان شکل‌گیری زبان فارسی می‌رسیم. به زمانی که گذشتگان مان زندگی را بخش کردند، زنده و گی.

زنده در زبان فارسی باستان به معنای جاندار است اما پسوند گی داستان دارد.

پسوند گی در زبان فارسی باستان به‌صورت جی یا زی استفاده می‌شد. کلمه‌هایی مانند زیستن ساخته شده از همین‌زی هستند. بنابراین، گی یا جی به معنای بزی یا زندگی کن است. پس زندگی یعنی زنده بزی و زنده زندگانی کن است.

وقتی سخن از زندگی می‌شود آدمی به جسمی می‌اندیشد که با خون و نفسش جان می‌بخشد. آن زمان است که زندگی زنی آریستن می‌شود. آنجاست که گذشتگان ما نام زن را بر می‌گزینند. این گذشتگان ما آنان که در ایران زندگی می‌کردند نبودند بلکه اقوام آریایی ساکن سیبری یا روسیه کنونی در شمال دریای مازندران بودند. واژه زن ریشه در زبان‌های هند و اروپایی یا آریاییان مستقر در مناطقی از روسیه دارد.

آریایی‌ها با زبانی مشترک به سمت جنوب سرازیر شدند عده‌ای به اروپا رفتند و زبانشان با مردمان بومی آنجا آمیزش یافت و واژگانی نوین در زبانشان پدید آمد. آنانی که به ایران آمدند بیشتر توانستند زبانشان را از گزند بیگانگان حفظ کنند. بنابراین زبان فارسی باستان نزدیک‌ترین زبان مشترک همه آریایی‌ها بوده است.

یکی از دلایل اینکه زبان آریایی در اروپا بیشتر مزوج و ترکیب شد این بود که اروپا سرزمین آبادتری بود و اقوام بیشتری به نسبت ایران در آن زندگی می‌کردند. اما در ایران جمعیت کمتر و پراکندگی شل بیشتر بود و آریایی‌های مهاجر ایران زبانشان دست نخورده‌تر باقی ماند.

اما باز گردیم به واژه زن که گفتیم زندگی است. واژه فارسی زن برگرفته از ریشه هند و اروپایی زن به معنای زاینده و به دنیا آوردن است. اما در زبان‌های هند و ایرانی واژه زن به زن تبدیل شده است.

واژه زن در زبان‌های دیگر دنیا نیز داستانی مشابه و عقبه‌ای دراز دارد به هر تقدیر زندگی در همه سرزمین‌ها، زنی یا به ماه است که باید با آن مامشاد کرد.

اگراندیسمان

روانی؛ شاهکار تمام‌نشدنی هیچکاک



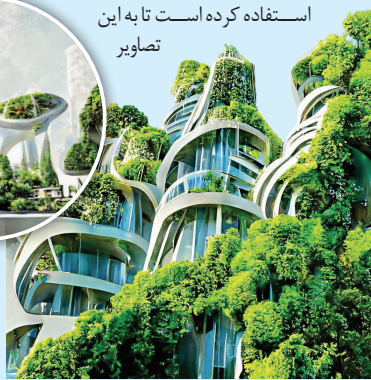
روانی، یکی از جنجالی‌ترین فیلم‌های آلفرد هیچکاک، همچنان موضوع بحث و جنجال و مباحثه است. این فیلم که در چنین روزی در سال ۱۹۶۰ در آمریکا منتشر شد، دنیا را شوکه کرد، و هنوز بحث درباره ویژگی‌های منحصر به فرد آن داغ است. اهمیت و عظمت این فیلم، در تاریخ سینما تثبیت شده و آن را یکی از فیلم‌های کلاسیک دنیا می‌دانند. منتقدان می‌گویند، این فیلم «نیمی شاهکار و نیمی کاملاً معمولی (اگر نگوئیم به‌در دخور)» است؛ تا صحنه معروف قتل شخصیت جنتی در حمام، فیلم شاهکاری است که همه را میخکوب می‌کند، اما در ادامه، فیلم به قول سینمایی‌ها، حسابی می‌افتد. تلاش برای توضیح اینکه چرا این قتل اتفاق افتاده، فیلم را به پایین می‌کشد اما نیمه اول، آنچنان درخشان و غیرمنتظره و نامتعارف هست که روانی را در تاریخ

جهان‌نما

برج‌های آینده، به روایت هوش مصنوعی

هوش مصنوعی، با همه جای زندگی ما کار دارد و طبیعی است که سبھی هم در جایی که قرار است در آن زندگی کنیم داشته باشد؛ یک معمار سرنشاس هندی، برای ترسیم برج‌های مناسب شهرهای آینده، ایده‌هایش را به هوش مصنوعی داده، و آنها هم تصاویر شگفت‌انگیزی را از آسمان‌خراش‌های آینده به ما داده‌اند. این معمار هندی در شرکت خود، از یک الگوریتم هوش مصنوعی به نام «میجورنی» استفاده کرده است تا به این تصاویر

برسد. او به این الگوریتم، واژه‌هایی مثل «برج‌های آینده‌نگر»، «شهر فضاوری آرمانشهرانه» و «همزیستی» را داده تا یک خروجی بگیرد. هوش مصنوعی، در تصاویری که بیرون داده، درخت و جلبک و انواع دیگر گیاهان را بر ساختمان‌ها قرار داده است. این ساختمان‌ها، از الگوهای بصری موجود در طبیعت بهره گرفته‌اند و ساختارهایی متفاوت از آنچه تا حالا دیده‌ایم دارند. پوشش گیاهی موجود روی این سازها، ندای‌کننده مفهوم پوست در طبیعت است که کاملاً طبیعی و از گانیک است و به سازه‌ها اجازه می‌دهد به‌صورت خودکار، دمای درونی خود را تنظیم و هوای داخلی را پاکیزه کنند. شرکت هندی گفته است که می‌خواهد با استفاده از هوش مصنوعی، طرح‌های نوگرایی‌تری در آینده نزدیک بدهد و در فکر احداث نخستین شهرهای آینده‌نگرانه دنیا است.



زندگی